

بر دائرة المعارف اسلام ج ۳^b ۲۸۸ در تحت مازندران بقلم آقای مینورسکی)
بعدها بر همین ناحیه رستم‌دار هم اطلاق کرده‌اند که گویا این کلمه شامل
تمام قسمت غربی مازندران بوده، یعنی مفهوم آن قدری وسیع تر از مفهوم رویان
بوده است .

ری:

در یکی از نسخ تاریخ گزیده پاریس (S.P. 175) بعد از ختم تاریخ مغول و
ابوسعیدخان در سنه ۷۳۹ قریب ده ورقی الحاقی دارد (334^b-344^b) از مصنف
نامعلوم مشتمل بر وقایع واقعه از تاریخ مذکور الی سنه ۷۷۳ بتفصیل یعنی وقایع
۳۷ سال بعد از وفات ابوسعیدخان و این قطعه الحاقی خیلی نفیس و متضمن بسیاری
معلومات مهمه است، باری مقصود در اینجا این است که از این قطعه واضحا معلوم
میشود که شهر ری تا سنه ۷۷۲ هنوز بر سر پا و باقی بوده است، چون مکرر از تسخیر
ری و فتح قلاع آن در این سنه و سنوات قبل صحبت میکند .



| در عهد اباقاخان هنوز ری بر سر پا بوده است چنانکه از این عبارت رشید-
الدین مفهوم میگردد .

« چون بشرو یاز که آنرا قونکفور اولانک میگویند ایلچی قاآن ببندگی
پیوست اباقاخان در رفتن مسارعت نمود [و] از ری بگذشت . »



|| « در فترت مغول بکلی خراب شد و در عهد غزان خان ملک فخری (کذا)
ری بحکم یرلیغ درو افندک عمارتی کرد و جمعی راسا کن گردانید، اندکی قبل
در تحت «تومان ری» : و اکنون که ری خراب است و رامین شهر آنجاست (نزهة
القلوب).



|| « بعد از سه روز [سنه ۷۰۳] ربابات همایون [غازان خان] از آنجا [ساره]

کوچ نمود و بجانب ری توجه نمود ... و چند روزی در حدود ری بنگام فرموده و در حدود خیل بر رک (؟) از اعمال ری عارضه مرض پادشاه اسلام استیلا یافت . و در یازدهم شوال سنه ثلث و سبعمایه وفات یافت در حدود قزوین الخ (جامع التواریخ (S.P.1113 f. 244b

از جهانگشای در احوال شرف الدین خوارزمی برمی آید که بعد از سنه ۶۴۲ هنوز ری بر سرپا و شهری باین اسم باقی بوده است .
« [از قزوین] بری رسید [بعد از سنه ۶۴۲] و شیوه منزهه و مه راد که در اموال مسلمانان خاصیت محموده داشت التزام کرد و عورات را ... از خانه های بیرون می آورد و مال میگرفت . »

خراب ری يك مرتبه در سنه ۵۸۲ . « و كان بمدينة الري ايضاً فتنه بين السنة والشيعه و تفرق اهلها و قتل منهم و خربت المدينة و غيرها من البلاد » (ابن الاثير در حوادث سنه ۵۸۲ در عنوان وفات پهلوان محمد بن ایلدگز) .

خراب کلی ری درست معلوم نیست کی بوده است . یاقوت گوید در سنه ۶۱۷ که من از مقابل مغول میگریختم بیشتر آن خراب شده بود و فقط يك محله معروف بمخلة شافیه سرپا باقی مانده بود .

زکریای قزوینی در آثار البلاد که در سنه ۶۷۴ تألیف شده است شرحی از آن میگوید که در کمال سزاحت و وضوح از آن معلوم میشود که در آن تاریخ (۶۷۴) هنوز ری بر سرپا و قائم بوده است و چون او قزوینی بوده است و شرحی از بعضی محصولات ری که بقزوین حمل میگردد اند میدهد بر اعتبار و اهمیت قول او می افزاید . رجوع کنید به لزهة القلوب که قدری صریحتر میگوید (ذیل سیاست نامه طبع مشرق) .

ریاض العارفین :

- نام یکی از تألیفات ابو حیان توحیدی (معجم الادبا ۵: ۳۸۲)

- دائرة المعارف اسلام ۱: ۹۰.

ریاض العلماء:

مؤلف آن متوفی در عشر نلثین [بعدالمائة والالف یعنی ۱۱۲۰-۱۱۳۰] رجوع
شود به روضات الجنات ص ۳۷۲.

- فهرست کتابخانه عمومی معارف ج ۲ ص ۷۰ (استطراذاً).

- مستدرک الوسایل ج ۳ ص ۳۷۰ و ۳۷۱ (استطراذاً، که گوید باب میم آنرا
نتوانسته است بدست بیاورد).

- تاریخ تألیف ریاض العلماء در حدود ۱۱۱۹ بوده است ظاهراً (روضات ۳۷۲).

- رجوع شود نیز بشرح حال مختصری از اوالفیض القدسی فی ترجمه العلامة-

المجلسی للمحدث النوری فی مقدمة ج ۱ من بحار الانوار ص ۱۵.

صاحب آن میرزا عبدالله اصفهانی مشهور به افندی است. رجوع شود برای شرح
حال او به روضات الجنات در باب عین ص ۳۷۲.

مستدرک الوسائل در خاتمه جلد ۳ بسیار بسیار مکرر از آن نقل میکنند و در
ص ۴۰۸ از جمله تألیفات او بتصریح خود او ترجمه کتاب جاماسب نامه را می شمرد
که گویا مقصودش ترجمه این کتاب از فارسی به عربی بوده است.

باز اشاره ای بدان کتاب و اینکه هو اجمع و اکمل ما صنف فی هذا الباب و اینکه
باب میم آنرا بدست نیاورده بوده است (از اینجا نیز معلوم میشود که ریاض مرتب
بعروف معجم بوده)، ص ۳۷۰.

مقدمة جلد اول بحار در شرح احوال مجلسی از حاجی میرزا حسین نوری

ص ۴، ۱۰، ۱۵ (متضمن شرح حال صاحب ریاض العلماء و اینکه ریاض العلماء درده جلد بوده که فقط پنج جلد آنها بخط خود مؤلف ولی بطور مسوده بدست مؤلف افتاده).

انظر أيضاً كشف الحجب ص ۳۰۰ که شرح بسیار بسیار مختصری از آن میدهد.

ریختن:

ریزنده = ریخته (ظ) [مثنوی ۷۹: ۹].

ریشارخان [مسیو]:

مسیوزول (رضا) ریشارخان پدر آقای مؤدب الملك در سنه ۱۸۴۰ (۱۲۵۶) هشت سال قبل از وفات محمد شاه از پاریس بایران رفته است (از خود آقای مؤدب الملك شنفاها).

ریگ مکی:

— سفرنامه ناصر خسرو طبع برلین ص ۲۶، ۲۷.

— حدود العالم ص ۶۶ س ۱۳.

حرف «ز»

زابلستان :

در اشعار اعشى باهله (ديوان الاعشى ۳۴۲).

زادويه بن شاهويه :

- « و ذكرها زادويه بن شاهويه في كتابه في علة اعياد الفرس » (الآثار الباقية ۴۴).
 - « و ذكر زادويه في كتابه [في علة اعياد الفرس ظ] ان السبب فيه [اي في انه يري في يوم النوروز على جبل بوشنج شخص صامت بيده طاقة مرو فيظهر ساعة ثم يغيب لا يري الى مثله من الحول] طلوع الشمس من ناحية الجنوبي النخ » (ايضاً ص ۲۱۷).

- « و ذكر زادويه [في كتابه المذکور ظ] انه [اي اليوم الرابع من شهر يور] يسمى آنر جشن وهو عيد النيران النخ » (ايضاً ۲۲۱).

- كما تری در الآثار الباقية هیچ جا نسبت اصفهانی را بر اسم او نیفزوده .

- « و نقل زادويه بن شاهويه الاصفهانی » (مجملة التواريخ ورق ۳۷).

- « و من نقلة الفرس ... زادويه بن شاهويه الاصفهانی » (كتاب الفهرست ص ۲۴۵)

[فقط همین يك جارا دارد كما في فهرسته ص ۲۲۵] :

- « و كتاب سير ملوك الفرس من نقل زادويه بن شاهويه الاصفهانی » (تاريخ

حمزة اصفهانی ص ۸). در غیر این موضع مستعجلاً گشتم نیافتم. و ای چون فهرست ندارد یقین نمیتوان کرد .

- مقدمة ترجمة تاريخ طبري A: و در ادوی بن ساهوی، B: و در ادوار بن ماهوی،

C: و در ادوری بن ماهوی .

مقدمة شاهنامه ص ۳۹: و از زادوی بن شاهوی .

زاگروس :

نام یونانی قدیم سلسلهٔ جبال غربی ایران و مخصوصاً جبال بختیاری در غرب اصفهان . رجوع به فقه اللغة ایرانی جلد دوم که مکرر اندر مکرر ذکر آنرا کرده است مخصوصاً به ص 375 که در آنجا از بطلمیوس ذکر آنرا نقل کرده است که قدم این کلمه را میرساند .

- نیز رجوع به « آثار قدیمهٔ ایران » اثر اشبیلگی در فهرست آخر آن .

- رالینسون در جمیع مجلدات خمه (بفهارس آخر آنها) .

- « قاموس الجغرافیه القدیمة » لاجمدر کی بک در « زغروس » .

- « دایرة المعارف آلمانی » برو کهورس تحت « زاگروس » و « بختیاری » .

- قلموس بویه .

- لاوس و جلدی و بک جلدی « ندارد » .

- قاموس و بوین دوسن هارتن « ندارد » .

- جغرافی کوچک « آومان کلن » « ندارد » .

- در ایمر اشهر مار کوارت این کلمه زاندارد . بیخود و بیگنر نباید گشت .

زانوزدن :

نزد خوارزمشاهیه نیز رسم بوده است . (سوی ۱۹۷) .

زبده التوار یخ السلیجوتیه :

رجوع شود به معرفه الکتب .

الزبیر [ابن-] :

(یعنی عبدالله بن الزبیر معروف) .

دزدی صریح وی در حضور معاویه اشعار بسیار معروف معنی بن اوس مزنی را

که مطلعش اینست :

لعمرك ما ادري و اني لاوجل
 علي ايننا تغدو العنية اول
 الابيات ، و بعد في المجلس صاحب اشعار آمدن و مشت اين بي حيا باز شدن
 و خنديدن معاويه (روضه العقلا ۱۵۷-۱۵۸، ابن ابی الحديد ۴: ۴۹۱، رجوع نیز
 به دفاتر اشعار ۱: ۱۴۹).

زردندان :

مملکتی است در چین که اکنون چینیان یونگ جانگ می نامند و واقع
 در جنوب غربی یونان Yun-nan (در چین جنوبی) است .
 این کلمه در جامع التواریخ ص ۳۷۸ و مار کوپولو و زیج خواجه نصیر (؟)
 مذکورست .

«ایشان را عادتست که دندانها را غلافی از زرمی سازند و بوقت طعام خوردن
 آن غلاف بر میدارند و چون تمام خوردند باز در دندان گیرند و این زمان پسر
 پادشاهایشان در بندگی قاآن [ظقوبیلای] ملازم و باورچی است.» (جامع برزین ۳: ۲۳)

زرق :

در ردف حمق [گویا بمعنی « شارلاتانی » امروزه] در عبارت ابو حیان
 توحیدی (معجم الادبا ۵: ۴۰۳ س ۸) .

زربینه کفش :

گویا علامت ممیزه سرداران سپاه ایران کفش زربینه بوده است .
 بشد طوس با کاویانی درفش

ز لشکر چهل مرد زربینه کفش

(شاهنامه فولرس ۸۴۴)

سپهدار و سالار زربینه کفش

تو باشی بر کاویانی درفش

(ایضاً ۸۴۵)

سپهدار طوس آن کیانی درفش

اباکوس و ییلان و زرینه کفش

(ایضاً ۸۴۶)

- ایضاً ۱۴۸۸.

الزعفرانی :

- ابو عبدالله النحوی الزعفرانی (معجم الادبا ۳: ۲۹۲).

- الزعفرانی رئیس اصحاب الراي (که نمیدانم هموست یا کسی دیگرست،

۳: ۲۸۳-۲۸۴).

الزعفرانی (معجم الادبا ۵: ۳۹۳).

- ابوالقاسم الزعفرانی [الشاعر ظ] ابن خلیکان ۱: ۷۹، معجم ۲: ۳۲۰.

زلیخا:

- در تفسیر طبری ۱۲: ۱۰۴ دو مرتبه بجای زلیخا، راعیل دارد و زلیخا را

ابداً ندارد.

- در تاریخ طبری و تاریخ ابن الاثیر و کتاب صحاح نیز زلیخا بهیچوجه

مذکور نیست.

- در لسان و تاج مذکورست.

- در تفسیر نيسابوری در حاشیه، تفسیر طبری کلمه زلیخا را دارد (۱۲: ۱۲۲).

- در تاریخ ابن واضح و معارف ابن قتیبه و مروج الذهب نیز ندارد. یعنی اصلاً

این حکایت را این سه کتاب ندارند.

- در اسلس البلاغه و لغت عربی بفرانسه بیروتی و مصباح و نهاییه نیز ندارد.

- در دائرة المعارف بروکھوس در تحت Potiphar نیز اصلاً اسم زن او را

ندارد و همیشه گوید «زوجه پوتیفار».

- «در قابوس بویه و لاروس هم اسم زن پوتیفار را ندارد.

- در توریة سفر تکوین فصل ۳۹ که هم‌هاش در حکایت پوتیفار و خریدن او یوسف را و عشق زن او به یوسف و تطمیع او یوسف را است اصلاً اسم زن پوتیفار (فوطیفار) را ندارد.

- در تاریخ مختصر الدول هم اسم زن پوتیفار و اصلاً این حکایت را ندارد.

- در معجم البلدان ۳: ۷۶۳ نام زلیخا را بمناسبت عین شمس ذکر کرده است.

- گفتیم که در تفسیر نيسابوری در حاشیة تفسیر طبری ۱۲: ۱۲۲ نام زلیخا

را دارد و عین عبارتش محض خوشمزگی اینست: « (و راودته التي هوفی بیتها)

ولم یقل زلیخا قصدا الی زیادة التقرير مع استهجان اسم المرأة » (!) نفهمیدیم

که اسم زلیخا چه استهجانی دارد که خداوند از ذکر او بعلت آن استهجان اعراض کرده است!

- در شعر ناصر خسرو ۲۷۳ .

- ایضاً در شعر کسائی (مجمع < الفصحی > در کسائی) .

- رجوع به کاوه شماره ۳۷ (دوره سابق) ص ۷-۸ .

- شماره ۱۰ دوره جدید ص ۱۵-۱۶ و شماره ۱۲ ص ۲۸-۳۰ .



|| این کلمه را همانطور که ما (یعنی آقای تقی زاده و من در برلین) حدس زده

بودیم که با راحیل مورخین و مفسرین عرب یکی است که نمیدانم در اثر چه علتی

(تحریر و تصحیف لفظی؟ یا تعدد اسمی بعلتی نامعلوم) نزد ایرانیان زلیخا شده است،

مسیو بلوشه در *Christianisme et mazdéisme chez les Turks orientaux*

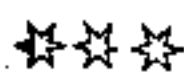
p. 86 عیناً همانطور حدس زده است (نمیدانم از خودش یا از جانی گرفته

است بدون ذکر سند) و میگوید راحل، رحیلا شده است و رحیلا بواسطه تقدیم

و تأخیر بعضی حروف [با تصحیف ر به ز و ج به خ] زلیخا شده است. حرف

این شخص را اگر چه هیچوقت سندیت ندارد اینجا خیلی محتمل‌الصحیح بنظر می آید

والله اعلم بحقیقة الحال .



در شعری (خاص الخاص ثعالبی ۱۵۹)

– در یکی از فهراس کتب فارسی همین روزها دیدم که یکی از مستشرقین بحروف اروپائی این کلمه را در اسامی کتب متعدده فارسی «یوسف زلیخا» نوشته بود!!

– در شعری از ابن الحجاج (الحسین) شاعر هزار سال معروف متوفی سنه ۳۹۱ در مدح عزالدوله بختیار ظ متوفی در سنه ۳۶۷.

فدیت وجه الامیر من قمر

یجلو القذی نوره عن البصر

ان زلیخا لو ابصرتک لما

ملّت الی الحشر لذّة النظر

ولم تقس یوسفاً الیک کما

نجم السهی لایقاس بالقمر

(معجم الادبا ۴: ۸)

زمخشری:

ماخذ ترجمه حال او

– مفتاح السعاده که در آن فوائدی < هست > که در هیچ جای دیگر یافت

نمیشود، ج ۱: ۴۳۱-۴۳۴

– لسان المیزان ۶: ۴

– معجم الادباء ۷: ۱۴۷-۱۵۱

– انساب سمعانی ۲۷۷ آ.ب

– روضات ۷۵۰-۷۵۳

– طبقات الادباء ابن ابیباری ۴۶۹-۴۷۲

– معجم البلدان ۲: ۹۴۰-۹۴۱

— فوائد البهية ۲۰۹-۲۱۰،

— بغية الوعاة ،

— تاج التراجم ۵۳،

جواهر المضية ۲: ۱۶۰-۱۶۱.



|| تولد او در روز چهارشنبه ۲۷ رجب سنه ۴۶۷ (معجم الادبا ۷: ۱۴۷ نقلاً
از قول خواهرزاده زمخشری عامر بن الحسن السمسار، وابن خلكان ۲: ۲۰۰).
وفات او در شب عرفه یعنی شب نهم ذی الحجه سنه ۵۳۸ (خل ۲: ۲۰۰) در
جرجانیه خوارزم .

زموم الاكراد:

که در بعضی کتب دارد تصحیف زموم الاكرادست مثل تصحیف اردشیر به
ازدشیر. زموم جمع رم (رم = رمه) یعنی ایل و طایفه . پس زموم بمعنی ایلات است
(دخویه در معجم جغرافی جلد ۴ در تحت رم) .
رجوع نیز به هامش فارسنامه ابن البلیخی ۱۶۸.

زمین داور:

از حدود غور و غزنه است (طب^{۱۴۱} f. 141)؛ و دارالملک زمستانی سلطان غیاث الدین
بوده (طب^{۱۴۹} 149).

زندنیجی [جامه های-]:

(که برهان ظاهراً زندپیچی ضبط کرده است بغلط) .
«[سلطان سنجر] در ملبوس تکلفی نفرمودی، بیشتر اوقات قبای زندنیجی
پوشیدی یا عتابی ساده و نیمجه پوستین بره داشتی.» (راحة الصدور S.P. 1314, f. 71b)



«زندنه ... قرية كبيرة من قرى بخارا بماوراءالنهر بينها وبين بخارا اربعة فراسخ في شمالي المدينة ... والى هذه القرية تنسب اتياب الزندجى بزيادة الجيم وهى ثياب المشهورة.» (ياقوت)

زنديق = مانوى:

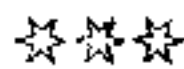
«وفى ايام مافى هذا ظهر اسم الزندقه والثنويه هم الزنادقه» (مروج بهامش نفع ۳۱۳).



«واكثر اهلها عبدة نيران على مذهب المجوس و منهم زنادقة على مذهب مانى.» (ياقوت نقلاً عن المطوعى ۱: ۸۴۰)

زوزنى:

صاحب كتاب المصادر (كه يك نسخه نفيسى از آن در كتابخانه پاریس موجود است)، ذكرى ازین كتاب در معجم الادباء ياقوت ۵: ۲۰۸، ۳۰۹.



«ابوعبدالله الحسين بن احمد بن الحسين (كذا اسمه و نسبه مكتوب فى ظهر شرح المعلقات طبع مصر) شارح المعلقات، شرح حال اورانه در ابن خلكان پيدا كردم نه در سمعانى نه در ياقوت در هر دو كتابش.

هو ست ظاهراً مؤلف كتاب المصادر عربى بفارسى كه يك نسخه بسيار نفيس قديمى از آن در كتابخانه على پاریس دارند، كما يظهر من اسمه و كنيته و نسبه المكتوبة فى ظهر هذه النسخة فى المصادر - هكذا: «ابوعبدالله الحسين بن احمد الزوزنى».

على العجالة تاريخ وفات اورا (۴۸۶) فقط در حاجى خليفه در تحت «المعلقات» بمعین اسم و نسب و کنیه يعنى همانطور كه در پشت معلقات مسطورست پيدا كردم. همو در تحت مصادر تأليف آبرا با نقل جمله‌اى از اول آن بطورى كه

معلوم میشود قطعاً همان کتاب مراد بوده است به «ابو عبدالله محمد بن محمد الزوزنی» نسبت میدهد بدون ذکر سنه وفات. ازین معلوم میشود که در نظر حاجی خلیفه (بر فرض صحت نسخه کشف الظنون درین مورد اخیر) مؤلف مصادر با مؤلف شرح معلمات دو تا بوده اند، یعنی دو شخص مختلف بوده اند.

ربو در فهرست بریتیش میوزیوم در تحت «مصادر» (۴: ۵۰۵) نسبت کتاب رابهمان شخص ابو عبدالله الحسین بن احمد الزوزنی میدهد و تاریخ وفات او را نیز طبق حاجی خلیفه (در خصوص زوزنی شارح معلمات) ۴۸۶ میدهد ولی فقط حواله میدهد به کاتالک عربی ص ۲۵۵ برای مأخذ این تاریخ وفات و حواله دیگر نمی دهد. باید حتماً کاتالک عربی دیده شود.

در طبقات النحاة سیوطی ۲۳۲ ترجمه حال مختصری ازو باسم الحسین بن احمد الزوزنی القاضی ابو عبدالله المتوفی سنة ۴۸۶ بدون ذکر شرح معلمات یا مصادر یافتیم، باز چیزی است.

الزهراء [رستاق-]:

من رساتیق قزوین، معجم الادباء ۲: ۱۲.

زیادة الله:

(آخرین بنی الاغلب در قیروان و تونس).

هو ابو مضر (ابن خلکان ۱: ۱۷۹، تر ۷: ۲۰۶ و فهرست تر ص ۲۹۵) زیادة الله بن ابی العباس (تر ۷: ۲۰۶ و ابن العذارى...) عبدالله بن ابراهیم بن احمد (۱) بن محمد (۲) بن اغلب (۳) بن ابراهیم (۴) بن الاغلب. (۵)

۱- ابن عذارى ۱۶۷ و ابو الفدا ۲: ۶۳.

۲- ابو الفدا ۲: ۶۳ و لین پول ۳۸.

۳- لین پول (ظ) ابن خلکان ۱: ۱۷۹.

۴- لین پول، ابو الفدا، ابن خلکان.

۵- همه بغیر ابن خلکان که سهواً از قلمش افتاده است.

زیادة المرء في دنياه نقصان:

رجوع بهوريقه ابو الفتح بستی.

زیتون:

(جامع ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۵۹، ۴۶۰).

که بندر کشتیهاست درمنزی (چین جنوبی) [وگویا ابن بطوطه نیز نام آنرا برده است و شهر بزرگ معروفی بوده است]. هیئت مکتوب کلمه چینی Thsen - thoung است که عامیانه Thsiouen - tchéou است (حواشی بلوше بر جامع ص ۴۹۰).

این شهر در تحت عنوان Tsiouan - Tcheou - fou در جغرافی ویوین دوسن مارتن مذکور است و آنجا هم میگوید که ابن بطوطه و مصنفین عرب این شهر را زیتون می نامیده اند و واقع است در چین جنوب شرقی در ایالت فوکیان بر مصب رود Chouang - ki در خلیج Tsiouan - tcheou که از تنگه (دتر و) فوکیان یا فورمز داده شده است.

زیدبن رفاعه:

شرح حال او در لسان المیزان ۲: ۵۰۶.

کاشاره باسم او در تتمه صوان الحکمه ورق b ۱۳.

زیدیه:

صریح کلام ابن خلدون است در ص ۱۱۹ که سه داعی (داعی کبیر و برادرش

«داعی» (مطلق) و ناصر = اطروش) همه زیدی بوده اند و باین اخیر ابن الاثیر ۸: ۳۱

نیز تصریح کرده است.

زیرا که:

ظ «از این راه که» (حدس صرف خود من)

زیرہ بہ کرمان بردن :

مثنوی ۸۴:۲۷.

زین الاخبار گردیزی :

از جمله ماخذ تاریخ فرشته بوده است (ظ) بدون ذکر اسم گردیزی

زین الدین [شیخ-] :

اسم دو نفر از بزرگان خانوادہ بودہ یکی خود شہید ثانی و یکی پسر پسر پسر (سہ مرتبہ) او، و ہواشیخ زین الدین^۱ بن محمد^۲ [صاحب شرح الاستبصار] بن الحسن^۳ [صاحب المعالم و ہوالذی یوجد خطہ فی ہوامش نسختی من الکشی] بن الشیخ زین الدین و زین الدین ہذا الاخیر ہواشہید الثانی نفسہ و زین الدین اسمہ لالقہہ کما صرح بہ فی الروضات ۲۹۸.

زینۃ المجالس :

اسم مؤلف اوسید مجد الدین محمد الحسینی المتخلص بہ المجدی المعاصر للشیخ البہائی است . (روضات استطراداً ۷۷۷)

زینتی :

پاول ہورن اورا شاعرہ دانستہ است (!) [die Dichteri] ص ۲۲ و ۲۸ از دیباچہ او بر لغت فرس .

۱- روضات ۱۸۸

۲- روضات ۶۲۷

۳- روضات ۱۷۸

حرف «س»

س

ابی الساج، [آل-]:

- یعقوبی ۲: ۵۸۳ در حوادث سنه ۲۲۶.

- تجارب الامم عکسی ۵: (صفحات را در هامش کتاب علامت زده‌ام).

- نمیدانم کی و کجا اعلان کتابی بیکی از السنه اروپائی باسم Sâdjides

دیدم. اگر اتفاقاً پیدا شد اینجالحاق شود^۱.

این خانواده که از اسم بعضیشان معلوم میشود که ایرانی بوده‌اند گویا در اوایل قرن سوم الی اوایل قرن چهارم (سنه ۳۸۷) حکام آذربایجان و اران و آن حدود بوده‌اند و پس از مغلوب شدن ایشان بدست مونس خادم در حدود ۳۰۷ بود که آل مسافر و آل سلار آن صفحات را تصاحب کردند (تجارب چاپ مصر ۵: ۵۰). پس ازین نقطه نظریعنی که آل مسافر ورثه آل ابی الساج بوده‌اند (و آل مسافر الآن مقصود بالذات من است که همه جا تفحص میکنم) و از نقطه نظر ایرانی بودن آل ابی الساج و کلیه از نقطه نظر اصل تاریخ اطلاع بر احوال آنها اهمیت زیاد دارد و اطلاعات راجعه به آل ساج باید هر وقت در هر جا پیدا شد روی ورقهای یادداشت شود، ان شاء الله.

- حمزه ۲۰۵، ۲۰۶ م.

الساجیه:

الاجناد الساجیه ببغداد، وجه سمیتها (ابن خلکان ۱: ۱۹۳)

ساسان:

= فرومایه و کدا.

۱- از دقمری است (حوادث در رساله آل مسافر)

«والی یومنا هذا هر فرومایه را که عیب و سرزنش کنند ساسی خوانند
و گدایان راساسی و ساسان گویند.» (تاریخ بیهق 24^{هـ})

ساعت:

ساعت یعنی Montre رابه فارسی بنگان (فنجان ظ) و بنگام میگفته‌اند
و در کتابخانه ملی <پاریس> کتابی است عربی در علم البنگامات (Ar. 2478).
رجوع کنید نیز به دزی که دو عبارت ازیا قوت و ازقزوینی نقل میکنند.
رجوع کنید به حاجی خلیفه از علم البنگامات و علم آلات الساعات. پس باید
ساعت را بنگان گفت اگر بخواهیم فارسی این کلمه را استعمال کنیم.
بعد معلوم شد کتاب حاجی خلیفه همان کتابی است که در کتابخانه ملی
محفوظ است و من آنرا دیدم، کتاب خوبی است ولی گویا در عهد سلطان سلیمان
(اول ظ) است (۹۲۶-۹۷۴). پس جدید است و در دیباچه آن تذکره شیخ علی
قوشجی را در علم بنگامات یا آلات روحانیه (ساعات آبی ظ) نقل میکند. چه
خوب میشد آنرا هم میتوان دید.

|| در حدود ۹۵۰ معلوم میشود که هنوز ساعت ریگی گویا معمول بوده است
و گویا بل قطعاً دوشیشه بوده است، و این دو شیشه گویا به شکل دو قیف بوده‌اند
که از طرف باریک بیکدیگر متصل بوده‌اند و در یکی ازین شیشه‌ها ریگ روان
میرینخته‌اند و نصب میکرده‌اند بجائی و بعد اندک اندک ریگ از سوراخ
قیف فوقانی بسوراخ قیف تحتانی که معکوساً بقیف فوقانی متصل بوده است
ریگ ریخته میشده است و تا مقدار معینی از زمان قیف تحتانی پر میشده
است و وقتی که پر میشده است آنوقت يك ساعت تمام (یا نیم ساعت یا بیشتر یا
کمتر) گذشته بوده است. آنوقت هیأت آن دو قیف را معکوس میکرده‌اند، یعنی
زیرین را بالا بر میگردانده‌اند و بالاین رازیر، هکذا الی غیر النهایة عمل را ادامه
میداده‌اند.

باری این دو بیت زیر مذکور در تحفة سلمی (که در حدود سنه ۹۷۷ تألیف

شده) ممکن است دلیل باشد بر آنکه هنوز این نوع ساعت معمول بوده است در حدود آن تاریخ :

روزی عجب است و روزگاری مشکل

کز دهر صفا گشته بکلی زائل

خالی ز غبار یکدیگر يك ساعت

چون شیشه ساعت نتوان یافت دو دل

(ملك قاسم شیرازی) (تحفة سامی ص ۶۷)

خاک پایت که درین چشم است ما را که در آن

بر مثال شیشه های ساعت و ریگ روان

(حقیری همدانی ، تحفة سامی ۱۵۱)

در شعر اول تشبیه به شیشه ساعت ظاهراً بل قطعاً متعلق به منفی است نه به

مثبت . به عبارة اخرى مقصودش این نیست که « خالی از غبار یکدیگر چون

دو شیشه ساعت » بلکه مقصودش اینست که « دودل نمیتوان یافت که خالی از

غبار یعنی از ریگ یکدیگر باشند » .

رجوع نیز برای قسمی دیگر ساعت، یعنی ساعت آبی، به ورثه فنجان یا بنجان

یا ساعت که در آن اشعار کساجم را نقل کرده ام .

|| المرملة، نوعی ساعت که بار یک گویا کار میکرده است (Sablier) [الحمقى

والمغفلین ابن الجوزی ۷۲].

الساغر جی :

بفتح السين المهملة والفتن المعجمة وسكون الراء وفي آخرها البجيم و قد يقال

بالصاد بدل السين لانه يقال لها ساغرج و صاغرج وهي من قرى الصفد على خمسة

فراسخ من سمرقند النخ : (انساب سماعی)

سال بر پانصد و بیست و پنج:

دیباچه سنائی ص ۱۲ ح .

انوری نیز گوید (اضافه شود بیت او که گویا در وریشه دیگری یا پشت نسخه خطی دیوان او قید کرده‌ام)^۱ .
«سالون»:

یکی از اطلاقاتش در فرانسه، گویا در فارسی درست به محفل و محافل باید ترجمه کرد . در آتشکده در شرح حال جامی نوشته : « در زمان سلطان حسین میرزای بایقرا نهایت احترام داشته و در محفل شاهان و شهزادگان وجودش مفتنم و رسایل بسیار در اکثر علوم نظاماً و نشر آفارسى و عربى نوشته‌اند . » (آتشکده 42b) .
سالیانه :

شاهد در صحت استعمال این کلمه است (که گمان می‌کردم غلط است یا عامیانه و صحیح سالانه است) : « مواضعه سالیانه » (جهانگشای ۲ : ۹) .
سامانیان :

اشاره‌ای بالقب ایشان در حیات و بعد از ممات ایشان (آثار الباقیه ۱۳۴) .
|| یعنی ۱ : ۳۴۷-۳۵۱ و در تضاعیف جلد اول همه جا .
- شرح آن ۱ : ۳۴۷-۳۴۸ قطعه‌ای راجع به اوائل ایشان نقلاً از تاریخ سلामी .
- انساب السمعانی در نسبت سامانی ص ۲۸۶^{a-b} .
- تاریخ بخارا .
- زین الاخبار .
- حمزه اصفهانی .
- مجمل التواریخ .
- ابن الاثیر در تضاعیف آن .

۱- در جلد اول ص ۱۲۷ بچاپ رسیده است . (ا.ا.)